

دکتر جان اسوالت، خروج، جلسه ۱، خروج ۱-۲

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب خروج است. این جلسه ۱، خروج ۱-۲ است.

خروج یک کلمه یونانی به معنای راه خروج است.

به معنی راه، راه خروج است. حالا اگر بخواهم بگویم راه خروج از چه چیزی odos به معنی خروج و Ex جواب شما چیست؟ بله، راه خروج از مصر. اما یک مشکل در این مورد وجود دارد.

مشکل این است که آنها تا فصل ۱۵ از مصر خارج شده‌اند. آنها از بردگی آزاد شده‌اند. آنها رهایی خود را تجربه کرده‌اند و اکنون در راه سرزمین موعود هستند.

بنابراین، از خودمان می‌پرسیم راه خروج چیست. راه خروج از چه؟ و آنچه در فصل‌های ۱۶ تا ۲۴ می‌آید چیست؟ خب، این مکاشفه‌ای در فصل‌های ۱۶ تا ۱۸ است. این مکاشفه‌ای از مشیت الهی است، مراقبت خداوند از آنها.

آنها خدای قدرتمندی را در رهایی‌اش از مصر دیده‌اند، اما به نظر می‌رسد که واقعاً او را خیلی خوب نمی‌شناسند. و بنابراین، در فصل‌های ۱۶ تا ۱۸، ما وحی‌ای از مشیت الهی داریم. و سپس چه اتفاقی می‌افتد؟ در فصل‌های ۱۹ تا ۲۴، اعطای عهد.

و در این عهد، خدا شخصیت خود را آشکار می‌کند. او نظم خلقت را که تمام حیات به آن وابسته است آشکار می‌کند. آنها در این رابطه‌ی عهدی می‌آموزند که خدا کیست.

خدا مدام به آنها می‌گوید، شما باید مقدس باشید چون من مقدس هستم. حالا، دوباره، ما تمایل داریم تصور نسبتاً منحرفی از تقدس داشته باشیم. همانطور که قبلاً به شما اشاره کردم، اکثر ما فکر می‌کنیم تقدس یک پیرزن کوچک با کلاه مشکی تخت، آستین‌های بلند، دامن‌های بلند، لبخندی شیرین و چتری شیطانی است.

و بنابراین، وقتی می‌شنویم که شما باید مقدس باشید زیرا من مقدس هستم، این چیزی است که ما به آن فکر می‌کنیم. اما این اصلاً چیزی نیست که خدا در مورد آن صحبت می‌کند. او می‌گوید نحوه رفتار شما با بردگانتان نشان‌دهنده‌ی نشانه‌ای از تقدس شماست.

او می‌گوید نحوه رفتار شما با حیواناتان نشان‌دهنده‌ی از تقدس شماست. نحوه‌ی رفتار شما با همسایگانتان نشان‌دهنده‌ی از تقدس شماست. و ما از خود می‌پرسیم، چرا این چیزها باید نشان‌دهنده‌ی از تقدس باشند؟ زیرا این نشانه‌ای از شخصیت خداست.

و بنابراین، در این فصل‌ها، ما کشف می‌کنیم که آنها نه تنها باید از اسارت جسمی رهایی یابند، بلکه باید از تاریکی معنوی نیز رهایی یابند. آنها نمی‌دانند خدا کیست. و بنابراین، ما خدای مشیت الهی را می‌بینیم، خدای اصول را می‌بینیم، اما کتاب هنوز در ناکجاآباد است.

چه چیز دیگری می‌تواند وجود داشته باشد؟ آنها از مصر خارج شده‌اند و درک جدیدی از اینکه خدا کیست و چگونه است، دارند. چه چیز دیگری می‌تواند وجود داشته باشد؟ خب، ۱۶ فصل دیگر وجود دارد. و آن فصل کدامند؟ این ۱۶ فصل، ۱۶ فصل از کسل‌کننده‌ترین فصل‌های کل کتاب مقدس هستند ۱۶

پنج فصل دارید که خدا می‌گوید، این کار را به این صورت و این صورت و این صورت و این صورت انجام دهید. و بعد، بعد از کمی استراحت، پنج فصل دیگر دارید که می‌گوید، آنها این کار را به آن صورت و آن صورت و آن صورت انجام دادند. اینجا چه خبر است؟ چیزی که در حال رخ دادن است این است که خدا می‌خواهد به خانه برگردد.

چرا ما دو توصیف تقریباً یکسان از خیمه داریم؟ چون برای خدا اینقدر مهم است. اینقدر مهم است که او اکنون این فرصت را دارد که به خانه برگردد، از کوه پایین بیاید و در وسط اردوگاه زندگی کند. راه رهایی از اسارت؟ بله.

اما هر چقدر هم که اسارت و رنج بشر واقعی باشد، این عمیق‌ترین مشکل انسانی ما نیست. راه خروج از تاریکی معنوی چیست؟ بله. چقدر نیاز داریم خدا را بشناسیم و بدانیم او کیست و چگونه است.

اما مشکل واقعی انسانی ما چیست؟ مشکل واقعی انسانی ما این است که از منبع زندگی خود جدا شده‌ایم، مانند گیاهی که از زمین بیرون کشیده می‌شود. این گیاه قرار نیست خیلی طولانی از آنچه که قرار بوده باشد، زنده بماند.

و بنابراین، مشکل نهایی، مشکل بیگانگی است. راه خروج. بنابراین، این کتاب، از بسیاری جهات، یک الگو است.

چند وقت پیش به کارتونی دیدم. پسر گفت بابا، الگو چیه؟ و بابا گفت خب پسر، الگو، الگوست. و پسر گفت تو هم نمی‌دونی، نه؟ الگو چیه؟ الگو به مدله.

یک مدل استاندارد. و خروج مدل استاندارد برای نجات است. اگر می‌خواهید آموزه‌های کتاب مقدس در مورد نجات را درک کنید، خروج نقطه شروع است.

همانطور که سفر پیدایش ماهیت مشکل انسان را برای ما توضیح می‌دهد و طرح کلی چگونگی حل آن مشکل را به ما ارائه می‌دهد، سفر خروج نیز نیاز انسان و چگونگی قصد خدا برای حل آن نیاز را به ما ارائه می‌دهد. بنابراین، سفر خروج راه خروج است. و طرحی که در آنجا دارید، این موضوع را با جزئیات بیشتری ارائه می‌دهد.

و در طرح کلی، به برجستگی کلمه وحی توجه می‌کنید. ده بار در کتاب، بین فصل ۷ و فصل ۱۴، این عبارت را خواهید یافت: «آنگاه تو یا آنها خواهید دانست که من یهوه هستم.» ده بار، این ایده به ذهنانتان خطور می‌کند که شاید خدا چیزی در ذهن دارد.

در قلب هر رستگاری، شناخت او همانطور که واقعاً هست، نهفته است. باز هم، ما قبلاً در این مورد صحبت کرده‌ایم، اما بگذارید یادآوری کنم، هر زمان که در کتاب مقدس خود با کلمه «خداوند» (با حروف بزرگ کوچک مواجه شدید، نه به این شکل، بلکه به این شکل، این نام الهی است. ما معمولاً این را همانطور که در کتاب مقدس انگلیسی ما آمده است می‌خوانیم، آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم.

و فکر کن، اوه، آره، اونوقت ما تو رو، رئیس، می‌شناسیم. اما این خیلی خیلی بیشتر از این معنی می‌دهد. و ما در موردش صحبت خواهیم کرد، مخصوصاً هفته آینده.

چون نام آن «من هستم» است. ما نه تنها هفته آینده، بلکه در طول مطالعه، درباره اینکه دانستن «من هستم» به چه معناست، بودن در آن به چه معناست، و باز هم، آشنایی شخصی با آن صحبت خواهیم کرد.

ما قبلاً در مورد این موضوع صحبت کرده‌ایم و دوباره در مورد آن صحبت خواهیم کرد. دانستن، در کتاب مقدس، صرفاً دانش فکری نیست. بلکه دانش فکری بر اساس تجربه شخصی است.

من می‌دانم او با ما کیست. من او با ما را نمی‌شناسم. می‌توانم به شما بگویم که کارن کندی اسوالد را می‌شناسم.

نه به آن خوبی که قصدش را دارم، اما یک یا دو سال است که روی آن کار می‌کنم. خدا می‌خواهد شناخته شود، و او می‌خواهد در کمال شخصیت و واقعیت خود شناخته شود. و این کتاب در مورد همین موضوع است.

رستگاری در مورد آشنایی شخصی با خدا در تمامیت واقعیت اوست، که تأثیرات بسیار عمیقی در مورد اسارت انسان و رنجی که انسان‌ها بر دیگران تحمیل می‌کنند، دارد.

ما به هیچ وجه این را کوچک نمی‌شماریم. اما به همین هم بسنده نمی‌کنیم. رستگاری باید تمام وجود فرد را در بر بگیرد.

این باید همه ما را درگیر کند. و بنابراین، در این راستا، این کتاب درباره شناخت خداست. ما با نیاز به رهایی در فصل ۱ شروع می‌کنیم. فصل ۲، آمادگی برای رهایی بخش

فصل‌های ۳ و ۴، فراخوان نجات‌دهنده. فصل‌های ۵ تا ۱۲۳۶، وقایع نجات. عبور از دریا، ۱۲۳۷ تا پایان فصل ۱۴.

و سپس، با یکی از سرودهای بزرگ کتاب مقدس به پایان می‌رسانیم. فصل ۱۵، در واقع، آیات ۱ تا ۲۱، سرود دریا. کتاب مکاشفه به این موضوع اشاره دارد: سرود موسی

، و این با سرود بره، در کتاب مکاشفه، همراه است. از فصل ۱۵، آیه ۲۱، به بخش دوم، شواهد مشیت الهی می‌رسیم. وحی اینکه خدا اهمیت می‌دهد.

بله، او قادر مطلق است. بله، خدایان این دنیا نمی‌توانند در مقابل او مقاومت کنند. اما آیا او به ما اهمیت می‌دهد؟ یا ما فقط مهره‌هایی در صفحه شطرنج او هستیم؟ نه، او اهمیت می‌دهد.

آب، غذا، محافظت. و آخرین مورد برای من از همه جذاب‌تر است، فصل ۱۸، سازماندهی. پدرزن موسی از «راه می‌رسد و می‌گوید»: مرد، تو یک مشکلی داری

. اینجا کلی آدم هست که همه بهت وابسته‌ان. باید اینجا رو مرتب کنی. و این بخشی از مشیت الهیه

سپس به وحی اصول او می‌پردازیم. و این در فصل‌های ۱۹ تا ۲۴ است. در فصل ۱۹ مقدمه‌ای بر عهد و پیمان دارید.

سپس ارائه شرایط عهد در فصل‌های ۲۰ تا ۲۳. و سپس مهر و موم کردن عهد، مهر و موم کردن. زمانی که از مردم دعوت می‌شود تا اکنون در این عهد شرکت کنند.

و بعد باب‌های ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱. گفتم پنج باب، هفت باب در مورد خیمه

و سپس در فصل‌های ۳۵ تا ۴۰. ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰. فصل ۳۶.

اما he did به you shall ما همه این کارها را دوباره انجام می‌دهیم، فقط زمان افعال را تغییر می‌دهیم. از بخشی از اهمیت آن تکرار، چیزی است که بین این دو قرار می‌گیرد.

گوساله طلایی. فصل‌های ۳۲، ۳۳ و ۳۴. و این برای درک اینکه این بخش واقعاً درباره چه چیزی با ما صحبت می‌کند، بسیار مهم است.

خدا آنجا بالای کوه با موسی است. او نیاز آنها را برای حضور فوری خود برآورده می‌کند. اما در دره می‌گویند خدا نیازهای ما را نمی‌داند.

خدا به ما اهمیتی نمی‌دهد. ما نمی‌دانیم چه اتفاقی برای آن موسی افتاد. ما به خدا نیاز داریم.

آرون، ما را خدا کن. پس، آرون همان کاری را می‌کند که در مدرسه‌ی علوم دینی مصر آموخته است. او یک خدا می‌سازد.

چه شکست غم‌انگیزی، چه فاجعه‌ای. او به جای خیمه، با تمام زیبایی باشکوه، تنوع و پیچیدگی‌اش، چه می‌سازد؟ یک گوساله. آن چیز احتمالاً یک گاو نر بوده است، اما کتاب مقدس وقتی آن را گوساله طلایی می‌نامد، آن را مسخره می‌کند.

این اتفاقی است که وقتی ما نیازهای خودمان را تأمین می‌کنیم، می‌افتد. بنابراین، آنها این کار را درست انجام دادند. و در پایان کتاب، اگر کتاب مقدس خود را دارید، بیایید به آن نگاهی بیندازیم.

واقعاً لحظه اوج است. فصل ۴۰، آیه ۳۴. سپس، ابر، خیمه اجتماع را پوشاند و جلال خداوند، خیمه را پر کرد.

موسی نتوانست وارد خیمه اجتماع شود زیرا ابر بر آن قرار گرفته بود و جلال خداوند خیمه را پر کرده بود. حال، البته، من گفتم که این الگو است. این مدل است.

عهد جدید تحقق این الگو را به ما ارائه می‌دهد. زمانی که روح القدس در خیمه خود ساکن می‌شود. این جایی است که همه چیز به آن سمت می‌رود.

خب. سوالی در مورد طرح کلی دارید؟ یا چه چیز دیگری اینجا گفته‌ام؟ لطفاً به آن طرح کلی توجه کنید. سعی می‌کنم در ادامه به آن اشاره کنم.

راهنماهای مطالعه نیز سعی خواهند کرد که این را رعایت کنند. سوالی دارید؟ دکتر کینلا سال‌ها پیش به من گفت که اگر بعد از سخنرانی شما سوالی نداشته باشند، شما یکی از دو چیز را می‌دانید. یا آنقدر واضح بوده که دیگر هیچ سوالی باقی نمانده است، یا به احتمال زیاد آنقدر گیج‌کننده بوده که هیچ‌کس نمی‌داند چه بپرسد.

بله، بله، بله. دیروز یکی از خنده‌دارترین چیزهای تمام عمرم را در یک ایمیل دیدم. این شخص برایم نوشته بود که در تمام عمرش دو کتاب عالی خوانده است.

یکی اثر سی. اس. لوئیس بود و دیگری اثر جان اسوالد. خدای من، بیچاره. این خوب نیست.

این اصلاً خوب نیست. بسیار خب. بریم سراغ فصل‌های یک و دو.

فصل اول. نیاز به رهایی. من قصد ندارم به این پیشینه پردازم زیرا زمان ما گذشته و در حال گذر است.

اما اگر بخواهید در ادامه به آن نگاهی بیندازید، این [کتاب/موضوع/...] برای شما موجود است. آیات یک تا هفت از فصل اول، چیزی را پیش فرض می‌گیرند. آن چیز چیست که آنها پیش فرض می‌گیرند؟ پیدایش

این اسرائیل کیست؟ و این یعقوب کیست؟ و یعقوب چه ربطی به اسرائیل دارد؟ و روبن، شمعون، آن افراد چه کسانی هستند؟ بله. این کتاب بر اساس فرض پیدایش ساخته شده است.

حالا، این چه چیزی در مورد درک کتاب مقدس از تجربه انسانی به ما می‌گوید؟ و می‌توانم بگویم، باید بگویم تجربه انسانی-الهی. این واقعیت که ما برای درک خروج به پیدایش نیاز داریم. این چه چیزی در مورد درک کتاب مقدس از تجربه انسانی-الهی به ما می‌گوید؟ این به ترتیب زمانی است.

در واقع، این یک امر تاریخی است. اگر می‌خواهید بفهمید خدا کیست و چه می‌کند، باید آن را در بستر زمان درک کنید. به جرأت می‌توانم بگویم که این منحصر به دین کتاب مقدس است.

اوه، به لطف خدایان، هر تجربه‌ای جدید است. مهم نیست دیروز چه اتفاقی افتاده است. مطمئناً مهم نیست فردا چه اتفاقی می‌افتد.

شما الان دارید یک تجربه عرفانی با او دارید، و این کاملاً، کاملاً از همه چیز جداست. نه از کتاب مقدس اگر می‌خواهید بدانید خدا کیست، باید ببینید که او با انسان‌های واقعی در زمان و مکان، به ترتیب، چه کرده است.

ما برای او مهم هستیم. این نکته‌ی بسیار مهمی است. هیچ کتاب مذهبی دیگری، الوهیت خود را در بستر تجربه‌ی انسانی مرتبط آشکار نمی‌کند.

چون انسان‌ها واقعاً در دنیای خدایان به حساب نمی‌آیند. ما فقط اینجا هستیم تا به آنها غذا بدهیم. بسیار خب، بیایید ادامه دهیم.

اما بنی اسرائیل بسیار بارور بودند. آنها بسیار تکثیر شدند، از نظر تعداد زیاد شدند و آنقدر زیاد شدند که زمین از آنها پر شد. این چه ارتباطی با پیدایش ۱: ۱۲ و آیات بعدی دارد؟ دقیقاً.

این سومین نکته در عهد بود. تو فرزندان خواهی داشت که از ستارگان آسمان یا شن‌های ساحل دریا بیشترند. و خدا به وعده‌اش عمل می‌کند.

حالا دوباره، می‌بینید، اگر واقعاً می‌خواهید آن جمله را بفهمید، باید آن را در متن پیدایش بفهمید. در غیر این صورت، فقط می‌گویید، اوه، خب، آنها واقعاً بارور بودند، و این جالب است. اوه، نه، نه، نه.

خدا به وعده‌اش به آنها عمل می‌کند، هرچند که آنها از سرزمین موعود بسیار دور هستند. بسیار خب، ادامه می‌دهیم. حالا دوباره، من سخت تلاش می‌کنم تا امشب به اینجا برسم، اما اگر سوالی دارید، دریغ نکنید و بپرسید.

دوستان شما علاقه‌مند خواهند بود. بسیار خوب، ۱، ۸ تا ۱۴. طبق آیه ۱۰، مصریان از دو چیز می‌ترسیدند

بیاید، ما باید با آنها زیرکانه برخورد کنیم وگرنه تعدادشان بیشتر هم می‌شود و اگر جنگ شروع شود، ما به دشمنانمان می‌پیوندیم، علیه این می‌جنگیم و کشور را ترک می‌کنیم. دو چیزی که مصری‌ها از آن می‌ترسند چیست؟ این قانون چه می‌گوید؟ آنها به دشمن می‌پیوندند و وقتی ما را شکست دادند، از اینجا می‌روند. حالا، گفتم که قرار نیست در مورد پیشینه صحبت کنم، فقط یک کلمه

به یاد داشته باشید که احتمالاً دلیل اینکه یوسف توانست به جایگاهی که داشت برسد این بود که برای حدود یک دوره ۲۰۰ ساله، سامی‌ها بر بخش شمالی مصر حکومت می‌کردند و نقش مصری‌ها را بازی می‌کردند، اما در واقع سامی بودند. در سال ۱۵۵۰، مصری‌های بومی قیام کردند و سامی‌ها را به سرزمین کنعان راندند. پس چرا این فرعون است، چرا می‌ترسد که عبری‌ها به دشمنانشان پیوندند؟ همان دسته

هی، اون مردم سامی هستن، و فرض کنید اون سامی‌های دیگه دوباره به اینجا برگردند، بهشون ملحق میشن و ما تو دردسر خیلی خیلی بزرگی می‌افتیم. اما فرض کنید که در نبرد پیروز بشن و زمین رو ترک کنن. مشککش چیه؟ نیروی کار رایگان وجود نداره.

حالا، این فراعنه، بین سال‌های ۱۵۵۰ تا ۱۲۰۰، اساساً دیکتاتورهای نظامی بودند. و نگرانی اصلی آنها کنعان بود، زیرا، همانطور که قبلاً کمی صحبت کردیم، مصر از شمال به خوبی محافظت می‌شود، در غرب دریا، در شرق صحرا، در جنوب بیابان بین دریای سرخ و مصر، و دوباره، در دو طرف رودخانه بیابان‌هایی وجود دارد که امتداد دارند، و چهار آبشار جدی در آنجا وجود دارد که مردم باید از قایق‌ها و کشتی‌هایشان پیاده شوند و در حالی که آنها در حال حمل و نقل هستند، شما مصری‌ها آنها را می‌کشید. گودال بزرگ درست همانجاست.

بارها و بارها، اسرائیل از طریق شبه جزیره سینا فتح شده است. و بنابراین، این فراعنه تصمیم گرفتند، چیزی شبیه به تصمیم روسیه در سال ۱۹۴۵، دو بار تا الان، این آلمانی‌های فاسد به ما حمله کرده‌اند، و بین آنها و ما چیزی جز لهستان نبوده است، و این چیز زیادی نیست. بنابراین، از این به بعد، مرز روسیه در غرب برلین خواهد بود.

این باید کمی سرعت آنها را کم کند. اینجا هم همینطور. مرز مصر تا جایی که می‌توانیم در امتداد سواحل کنعانی امتداد خواهد یافت.

اما آنها فقط دیکتاتورهای نظامی نبودند. آنها همچنین افرادی با، شاید این را شنیده باشید، یک مجموعه عمارت بودند. همه آنها چیزهایی را برای ارضای غرور خود می‌ساختند که بزرگتر و بزرگتر می‌شدند. اگر اتفاقاً نقاشی‌های آلبرت اشپیر را از اینکه برلین پس از پیروزی هیتلر در جنگ چگونه خواهد بود، دیده باشید، باورنکردنی است.

ساختمان‌ها کاملاً از مقیاس خارج شده‌اند و هیچ چیز در اطرافشان با غرور و تکبر دیوانه مطابقت ندارد. اینجا هم همینطور. بنابراین، اول از همه، ما نمی‌خواهیم اجازه دهیم این افراد به دشمنان ما پیوندند و دوباره این در را باز کنند.

و دوم اینکه، ما نمی‌خواهیم آنها را رها کنیم، زیرا در آن صورت کسی را نخواهیم داشت که در ساختن این بناهای عظیم برای غرورمان به ما کمک کند. خب، حالا که صحبت از مشکلات شد، اساسی‌ترین مشکل عبرانیان چیست؟ اسارت. آنها توسط افرادی که از آنها برترند، به بردگی گرفته شده‌اند.

این چه ارتباطی با وعده‌های کتاب پیدایش دارد؟ سه وعده‌ای که خدا به ابراهیم داد چیست؟ اول، سرزمین دوم، فرزندان و سوم، همه ملت‌ها از طریق تو برکت خواهند یافت.

این سه وعده‌ای است که باید در ذهنتان تثبیت کنید - سه وعده‌ای که به ابراهیم داده شد. خب، اگر آنها در مصر در اسارت هستند، در سرزمین موعود نیستند.

بنابراین، این یک مشکل است. آیات ۱۵ تا ۲۲ از ۱:۱۵. در آیه ۱۵ از چه کسی نام برده شده و از چه کسی نام برده نشده است؟ از فرعون نام برده نشده، اما از چه کسی نام برده شده است؟ قابله‌ها.

قدرتمندترین مرد جهان ناشناس است. و این دو خانم کوچک، می‌گویم کوچک، شاید بزرگ بودند، نمی‌دانم، اما این دو خانم که از دیدگاه جهانی تقریباً بی‌اهمیت هستند، ما نام‌هایشان را می‌دانیم. تا ابد، نام‌هایشان را می‌دانیم.

این خیلی مهم است. آیا خدا نام شما را می‌داند؟ اگر بداند، شما تا ابد زنده خواهید ماند. اگر خدا نام شما را نداند، در دردسر بزرگی خواهید افتاد.

دردسر خیلی خیلی بزرگیه. احتمالاً، اونا نماینده‌ی یه سری دیگه هم هستن. نمی‌تونن اسم همه‌شون رو بگی، بنابراین برای اینکه چندتا شون رو نام ببری، دو نفر رو انتخاب می‌کنی که نماینده باشن.

احتمالاً، همین اتفاق دارد می‌افتد. فرعون گفت، باشه، باشه، به هر نحوی، ما فکر کردیم که با تحمیل این اسارت وحشتناک به آنها، روند تولدشان را کند می‌کنیم، اما آنها هنوز هم به تولید مثل ادامه می‌دهند بنابراین ما باید اینجا کار دیگری انجام دهیم. و آن کار دیگر این است که، ما همه نوزادان پسر را وقتی به دنیا می‌آیند، خواهیم کشت.

اما قابله‌ها از اطاعت سر باز زدند. چرا آنها از اطاعت قدرتمندترین مرد جهان سر باز زدند؟ بله. متن به طور خاص چه می‌گوید؟ آنها از خدا می‌ترسیدند.

خب، من قبلاً در مورد ترس از خداوند صحبت کرده‌ام. آیا کسی می‌تواند به من بگوید، ترس از خداوند چیست؟ ترس از خداوند شامل هیبت، احترام و اطاعت است. این به معنای تشخیص این است که خدایی وجود دارد که من در برابر او مسئول هستم.

این ترور نیست. نیست. دفعه‌ی بعد کجا می‌خواهد من را بزند؟ ابداً نه. ترس از خداوند پاک است.

من عاشق این مزبور هستم که می‌گوید اسرار خداوند از آن کسانی است که از او می‌ترسند. نسخه‌ی دیگری از آن آیه این است که دوستی خداوند از آن کسانی است که از او می‌ترسند. بنابراین، ما در مورد نوعی وحشت مطلق صحبت نمی‌کنیم که اگر با چشمان چپ به خدا نگاه کنیم، او ما را بزند.

اصلاً اینطور نیست. این یک روش زندگی است که بر اساس این درک بنا شده که خدایی وجود دارد که من در برابر او مسئول هستم. نه، من از آنها به عنوان مثال در خطبه‌ای در مورد ترس از خداوند استفاده کرده‌ام.

بله. بیایید به مزمور ۳۴ - آیه ۱۱ نگاهی بیندازیم

بیایید فرزندانم، به من گوش دهید. من ترس خداوند را به شما خواهم آموخت. هر که از شما زندگی را دوست دارد و آرزوی دیدن روزهای خوب فراوان را دارد، زبان خود را از بدی و لب‌های خود را از دروغ گفتن باز دارد، از بدی روی گرداند و نیکی کند، صلح را بجوید و آن را دنبال کند

آیه ۶ می‌گوید، این مرد فقیر فریاد زد و خداوند صدایش را شنید. او را از تمام ترس‌هایش نجات داد، و این نسخه می‌گوید از مشکلات، از تمام ترس‌هایش. اگر از خداوند بترسی، لازم نیست از هیچ چیز دیگری بترسی

بنابراین، این دو زن از فرعون نترسیدند زیرا ترس مهم‌تری داشتند و آن ترس از خداوند بود. اگر زندگی ما بر اساس ترس از خداوند بنا شود، می‌توانیم در هر موقعیتی که ممکن است با آن روبرو شویم با اطمینان زندگی کنیم. بنابراین، خداوند برای ماها چه کرد؟ برگردیم به خروج

او آنها را برکت داد و به آنها فرزند داد. آیا این جالب نیست؟ آنها از فرزندان زنان بنی‌اسرائیل محافظت کردند و خداوند در عوض به آنها فرزند داد. خداوند برای انجام این کار راهی دارد

وقتی بیشتر نگران رفع نیازهای دیگران هستیم، خدا راهی برای رفع نیازهای ما دارد. اما وقتی روی نیازهای خود تمرکز می‌کنیم، به نظر می‌رسد که مانعی در مسیر برکت خدا قرار می‌گیرد. اما وقتی این را فراموش می‌کنیم و روی نیازهای دیگران تمرکز می‌کنیم، مسیر باز می‌شود و خدا می‌تواند نعمت‌های خود را بر ما جاری کند و نیازهای ما را به روش خود و در زمان خود برآورده سازد

می‌دونی، به نظر من، این زن‌ها این شجاعت رو دارن چون با یه مرد قدرتمند روبرو هستن. کاملاً. اونا فقط زن هستن

... بله. و اگر می‌توانستید همین الان مرتکب جرم سنگین شوید، دقیقاً

دقیقاً، آره. سرت رو ببر. آره

آره. خب، من تعجب می‌کنم که آیا چند سال دیگر، می‌گویند چند سال دیگر، اما من دارم فکر می‌کنم که آیا نوعی موج‌سواری یا غرق شدن رخ نداده است. بله، فکر می‌کنم حق با شماست

به عنوان یک گروه. به عنوان یک گروه. آره، آره، آره، آره

من باید کلی آدم رو بکشم، و این ممکنه عواقبی داشته باشه. فکر می‌کنم حق با توهه. به نظرم این خیلی ارزش داره

مممم. بله، بله. این چیزیه که عیسی می‌گه

از کسی که می‌تواند جسم تو را بکشد، نترس. از کسی بترس که می‌تواند جسم تو را بکشد و تو را به جهنم بفرستد. یعنی خدا

دقیقاً. بله، حکمت بزرگی در اطاعت از خداوند وجود دارد. مزمور ۵۶ یکی دیگر از آیاتی است که در این زمینه بسیار مهم است

در کتیبه آمده است که این سرود زمانی نوشته شده است که داوود در زندان فلسطینیان بود. او وانمود کرده بود که دیوانه است و آنها او را به زندان انداختند تا در مورد آن صحبت کند و او مطمئن نیست که از این ماجرا چه نتیجه‌ای حاصل خواهد شد. مزمور بسیار بسیار مهمی است.

آیه ۳. وقتی می‌ترسم، به تو، به خدا، که کلامش را ستایش می‌کنم، توکل می‌کنم. به خدا توکل می‌کنم و نمی‌ترسم. انسان‌های فانی چه می‌توانند با من بکنند؟ و سپس در آیات ۱۰ و ۱۱. به خدایی که کلامش را در خداوند ستایش می‌کنم، به خداوندی که کلامش را در خدا ستایش می‌کنم، توکل می‌کنم و نمی‌ترسم، انسان‌های فانی چه می‌توانند با من بکنند؟ در یک آیه، او ما را جسم می‌نامد. جسم

جسم چه کاری می‌تواند با من بکند؟ در مورد دوم، او ما را آدم می‌نامد که مربوط به زمین است. یک تکه گوشت چه کاری می‌تواند با من بکند؟ ابری از غبار چه کاری می‌تواند با من بکند؟ من به خداوند اعتماد دارم. و این خانم‌ها هستند.

بنابراین، طبق آیه ۲۲ از فصل ۱، مشکل دوم چیست؟ مشکل اول این است که آنها از سرزمین موعود به بردگی گرفته شده‌اند. آیه ۲۲ چه می‌گوید؟ درست است. دیگر خبری از فرزندان پسر نیست.

دخترچه‌ها مشکلی ندارند. دیگر پسرچه‌ای وجود ندارد. حالا، اهمیت این موضوع چیست؟ دقیقاً

ما قصد داریم این گروه قومی را از هستی ساقط کنیم. دختران با پسران مصری ازدواج خواهند کرد. و بدین ترتیب فرزندانشان مصری خواهند بود.

و ما مقداری از این انرژی عبری را حفظ خواهیم کرد. ما همه را نخواهیم کشت. اما این گروه قومی را نابود خواهیم کرد.

این چه ربطی به وعده دارد؟ درست است. شما یک پادشاهی خواهید بود - پادشاهی کاهنان

نه اگر همه آن پسرها کشته شوند. بنابراین، مشکل انسانی که اکنون داریم، بگذارید از شما پرسیم، این چه سوالی را در مورد خدا مطرح می‌کند؟ آیا خدا می‌تواند به وعده‌های خود عمل کند؟ بنابراین، این مشکل صرفاً یک مشکل انسانی نیست. این یک مشکل الهی است.

و این در مورد گناه صادق است. گناه هم مشکل خداست و هم مشکل ماست، زیرا او ما را برای مشارکت آفریده است. او ما را برای بهشت آفریده است.

و اگر شیطان بتواند پافشاری کند و ما را برای همیشه در جهنم نابود کند، خدا شکست خورده است. بنابراین، گناه صرفاً یک مشکل انسانی نیست. گناه برای خدا نیز یک مشکل است.

یکی می‌گوید، خب، خدا به ما نیازی ندارد. و این کاملاً درست است. اما خدا ما را می‌خواهد.

بنابراین، نیاز به رستگاری یک مشکل انسانی-الهی است. بسیار خوب، بیایید به فصل ۲ برویم. به نظر شما چرا بچه را در سبد به رودخانه انداختند؟ خب، من قبلاً این را گفته‌ام. دوباره می‌گویم.

سوالات زیادی وجود دارد که کتاب مقدس به آنها پاسخ نمی‌دهد. بنابراین، من نمی‌توانم در مقابل شما بایستم و بگویم که من پاسخ را می‌دانم و تمام پاسخ‌های شما اشتباه است. نه، من اینطور فکر نمی‌کنم.

اما موقعیت‌های زیادی مانند این وجود دارد که کتاب مقدس ما را به داستان دعوت می‌کند تا در مورد آن فکر کنیم و تعجب کنیم. و این کاملاً درست است. نظر شما چیست؟ چرا آنها این کار را کردند؟ بسیار خب، بسیار خب.

نیل مادر مصریان بود. بنابراین، نوعی منطق در قرار دادن این نوزاد روی سینه مادر وجود دارد. این‌طور نبود که یوکابد و عمرام لزوماً به آن اعتقاد داشته باشند، بلکه صرفاً از نظر مصر چنین بود.

آره، فکر می‌کنم این یه احتمال خیلی واقعیه. دیگه چی؟ من اغلب به این فکر می‌کردم. آگه اونا نمی‌نشینن و نمی‌گن، می‌دونی، می‌دونی چیه؟ اون پرنسس و خدمتکاراش هر روز صبح بیان پایین تا همونجا حمام کنن.

چه می‌شود اگر قرار دهیم... بله، بله، بله. آنها واقعاً دارند کودک را به مشیت الهی می‌سپارند. قرار بود نوزاد را بکشند.

و آنها از انجام این کار امتناع ورزیدند. در عین حال، آنها می‌دانستند که اگر او را برای خودشان نگه دارند، کشته خواهد شد. و بنابراین، آنها واقعاً این کودک را به مشیت الهی می‌سپارند.

نه آنقدر که به مشیت نیل مربوط باشند، به خدایی که مالک نیل است. بله. بله، خدا این کار را کرد.

و این فقط در یک مجموعه سوال دیگر مطرح می‌شود. بله، بله، بله. می‌بینید، شاهزاده خانم می‌تواند بگوید. این یک نوزاد عبری است، او را بکشید.

بله. پس دوباره، این‌طور است... آنها هیچ اطمینانی ندارند که این ماجرا چگونه پیش خواهد رفت. چرا دختر فرعون از دستور پدرش سرپیچی کرد؟ حالا به متن نگاه کنید، به متن نگاه کنید.

بچه گریه کرد. بله، بله. اگر باور نداری که بین زن و مرد تفاوت وجود دارد، بعداً به من سر بزنی.

و یکی از آنها همینجاست. بچه دارد گریه می‌کند. خفه شو.

آه، او گریه می‌کند. قلبش از شفقت متأثر شده است. و شفقت قلب یک زن از فرمان پدر بیشتر است.

نمی‌تونم صد در صد بگم، اما تقریباً مطمئنم که دقیقاً همین‌طوره. اینجا همون جاییه که باید برم. بنابراین فکر می‌کنم نکته دقیقاً همینه.

اگر گریه نمی‌کرد، شاید زنده نمی‌ماند. اما چون گریه می‌کرد، قلب دخترک متأثر شد. و وقتی او را در آغوش گرفت، داستان تمام شد.

بله، این هم یک احتمال است که او از قبل با این ایده مخالف بوده است. بله، من هم کاملاً همین‌طور فکر می‌کنم. حالا، ترتیبات موجود در آیات ۷، ۸ و ۹. اینها چه چیزی در مورد خدا و مشیت او به ما می‌گویند؟ زمان‌بندی بی‌نقص.

بله. بله. بله.

بله. از او محافظت کن و او را نجات بده. بله.

یوکابد، و ضمناً، یوکابد به معنی یهوه پر جلال است. یوکابد نوزادش را داد و خدا نوزادش را به او بازگرداند. او برای انجام کاری که بدنش به شدت به آن نیاز داشت، مزد گرفت.

و این مثل خداست. این مثل خداست. حال، آیه ۱۰ می گوید که وقتی او از شیر گرفته شد، او را به شاهزاده خانم بازگرداندند و او پسر او شد.

چرا خدا موسی را انتخاب کرد که توسط ستمگران بزرگ شود؟ او باید فرهنگ آنها را می شناخت و به زبان آنها صحبت می کرد. اشتباه است؟ باشه. بله.

اکنون، از فراعنه مصر انتظار می رفت که با پدر شدن هرچه بیشتر فرزند، باروری خود را ثابت کنند. گزارش شده است که برخی از فراعنه ۸۰ و ۹۰ فرزند داشته اند. آنها هر هفت سال یک بار جشن ویژه ای برای افزایش باروری فرعون برگزار می کردند.

فکر کنم به نسخه اولیه از ولگاته. خب، با اون همه بچه سلطنتی می خوام چیکار کنی؟ تو خدمات شهری و نظامی و کاهنی رو با اونا پر کردی. پس به پسر فرعون باید در مدیریت شهری آموزش می دید.

او در عملیات نظامی آموزش دیده بود. او در تمام هنرهای مصریان آموزش دیده بود. باز هم، این خیلی شبیه خداست.

حالا، این به هر حال چه چیزی در مورد خدا به ما می گوید؟ او گفت که از ستمگران برای آموزش نجات دهنده استفاده خواهد کرد. بله، شوخ طبع است. او از قبل برنامه ریزی می کند.

او این کار را با پاول انجام داد. او بسیار مقتصد است. اگر اجازه دهیم، هیچ چیز هدر نمی رود.

هر چیزی که وارد زندگی ما می شود، می تواند توسط خدا برای اهداف خوبش استفاده شود. بله. او افراد توانمند را انتخاب نمی کند.

او برگزیدگان را توانمند می سازد. بله، بله. تکه های باقی مانده را جمع کنید.

بگذار هیچ چیز هدر نرود. بله، بله. و می توانیم به زندگی خود نگاه کنیم و لحظاتی از غم و اندوه و بیهودگی را ببینیم که در آنها به نظر می رسد همه اینها فقط یک جاده فرعی است.

اما چشمانتان را باز نگه دارید. اگر ما به خدا اجازه دهیم، او قادر است از هر چیزی استفاده کند. فصل ۲، آیات ۱۱ تا ۱۵.

چه ویژگی هایی از موسی از این حادثه بیرون می آید؟ دلسوزی، بله. او بی عدالتی ای را که در حال انجام است می بیند و متأثر می شود. چه چیز دیگری؟ او یک سرباز است.

عشق به مردم خودش. اعتماد به نفس. بی پروایی چطور؟ او می دانست چه زمانی باید فرار کند.

ایده او برای رهایی قومش چه بود؟ نیروی بی رحم. نیروی بی رحم چه کسی؟ نیروی بی رحم موسی. بدون هیچ هزینه ای برای خودش.

مخفیانه انجام شد. یکی یکی انجام شد. خدا نقشه‌های متفاوتی داشت.

اینکه او داشت خدا را تربیت می‌کرد. او نمی‌دانست که این حس آنقدر قوی است که او را در آن وضعیت نگه داشته است. بله، بله، بله.

یسوعی‌ها می‌گفتند اگر پسری تا هفت سالگی به ما بدهید، او را برای همیشه خواهیم داشت. نمی‌دانیم چقدر طول کشید تا بچه را از شیر بگیریم. شاید مدت خیلی خیلی زیادی.

اما بله، بله. او میراث واقعی خود را فراموش نکرد. بنابراین، آیه ۱۴ در مورد عبرانیان چه می‌گوید؟ آیا آنها سپاسگزار بودند؟ خیر.

آیا آنها به آنچه موسی سعی در انجام آن داشت، واکنش نشان دادند؟ نه. نه. چه کسی تو را حاکم و داور ما کرد؟ آیا به کشتن من مانند آن مصری فکر می‌کنی؟ وقتی این را خواندم، با خودم فکر کردم، ای برادر، آنها همین هستند و قرار است تا ۴۰ سال آینده هم همینطور باشند.

بله، فکر می‌کنم سوال خوبی است. فکر نمی‌کنم لزوماً اینطور بوده باشند، اما باز هم، شما چه حقی دارید که به من بگویید چه کار کنم؟ آیات ۱۶ تا ۲۲، به خصوص آیه ۲۱، این آیه چه چیزی در مورد موسی در این برهه از زندگی‌اش به ما می‌گوید؟ من به ترجمه‌های مختلف آیه ۲۱ در مورد فعل مربوط به موسی علاقه‌مندم. من نسخه را اینجا دارم NIV هستم. من نسخه

می‌گویم، موسی موافقت کرد که بماند. کسی جای دیگری را سراغ دارد؟ موسی راضی بود که بماند. او حاضر بود بماند.

او دعوت را پذیرفت. در نهایت تصمیم گرفت، بله. همه اینها سعی دارند این ایده را القا کنند که موسی در این شرایط آرام گرفته است.

من تلاش کردم و شکست خوردم. یه مرد دیگه چیکار میتونست بکنه؟ یه مرد بهم پیشنهاد کار داد. دخترش رو بهم پیشنهاد داد.

چرا که نه؟ ببخشید؟ خب، اگر واقعاً نگران مردمش بود، می‌توانست بگوید، متأسفم. باید راهی برای بازگشت به مصر پیدا کنم. نمی‌دانم چطور می‌شود، اما به خاطر مردمم باید به نحوی برگردم.

اوه، بله. اوه، بله. فقط من نمی‌بینم که خدا اینجا چیزی گفته باشد.

اوه، بدون شک. بدون شک. اما من فکر می‌کنم او با وجود موسی مشغول کار بود.

می‌توانیم بگوییم که ۴۰ سال طول کشید تا به نقطه‌ای برسد که کارش تمام شود، و من در این مورد بحثی ندارم، اما به سادگی. نمی‌دانم. منظورم این است که، فرض کنید او گفته بود، ای خدا

من از اسارت قومم بسیار دلشکسته‌ام. من اینجا در آزادی در مدین هستم و قوم من در حال آجر ساختن رنج می‌برند.

خدایا، راهی هست که بتونی از من استفاده کنی؟ نه، نه. او راضی بود که همان جایی که بود بماند. من، من، من می‌خواستم بگویم که کوچکترین ایده‌ای دارم.

یه ایده کوچیک دارم. فکر می‌کنم یه جورایی یه چیز تاریخی بوده. هفته دیگه در مورد اینکه خدا خودش رو خدای پدران شما معرفی می‌کنه صحبت می‌کنیم.

و فکر می‌کنم، اگر جرات کنم بگویم، مثل خیلی از اعضای کلیسای متدیست متحد، پدربزرگم به این کلیسا می‌رفت. به همین دلیل است که من اینجا هستم.

حدس من این است. آیا این نوعی خاطره تاریخی بوده است؟ و بله، بله.

اما شک دارم که خیلی بیشتر از این بوده باشد. بله. بله.

و دوباره، دوباره، همینطور است، خدا هرگز چیزی را از دست نمی‌دهد. حالا، ببینید، هر جا که من مرزی بکشم، بعضی‌ها می‌گویند، بله، پس خدا می‌خواسته او در بیابان باشد تا او را آماده کند. من حاضر نیستم به آنجا بروم.

من بیشتر مایلیم بگویم که او آن ۴۰ سال را در بیابان گذراند چون نمی‌خواست به مصر برگردد. اما خدا حتی از آن هم برای اهداف خوبش استفاده کرد. ما چنین خدایی را می‌پرستیم.

حتی، حتی اگر ما از اراده او خارج باشیم، این بدان معنا نیست که خدا نمی‌تواند از آن زمان برای اهداف خوب خود استفاده کند. آیا خدا از قبل نقشه‌هایی داشته است؟ نمی‌دانم. نمی‌دانم.

اما من مطمئنم که موسی وقتی در مصر بود از خدا نپرسید. خدایا، چطور می‌خواهی از من با این آموزش‌ها و پیشینه‌ام برای نجات قومم استفاده کنی؟ مطمئنم که او این سوال را نپرسید. او گفت: من قومم را یکی یکی نجات خواهم داد و این به من آسیبی نخواهد رساند. و بعد متوجه می‌شود که این به خودش آسیب خواهد رساند.

او از آنجا بیرون است. او، بله، بله. او، به هیچ وجه.

هفته‌ی آینده مفصل در موردش صحبت می‌کنیم. او مصمم است که دیگر برنگردد. آن آدم‌ها می‌خواهند من را بکشند.

خدایا نظرت چیه؟ و، اما بله، تا وقتی که تموم بشه، یترون، من باید به مصر برگردم. خب، باید اینجا جمع‌بندی کنیم. می‌خوام به دو آیه آخر فصل دوم نگاه کنم که در کل این روایت خیلی مهم هستن.

در طول آن مدت طولانی، این آیات ۲۳ و ۲۴ است. در طول آن مدت طولانی، پادشاه مصر مرد. بنی‌اسرائیل در بردگی خود ناله و فریاد کردند و فریاد کمک آنها به خاطر بردگی‌شان به سوی خدا بالا رفت.

حالا، خدایا، چی؟ ناله‌هایشان را شنید، و او، چی؟ عهد خود را با ابراهیم، اسحاق و یعقوب به یاد آورد. بنابراین، خدا به بنی‌اسرائیل نگاه کرد و آنها را پذیرفت. این نشان می‌دهد که او نگران آنها بود.

فکر نمی‌کنم این بهترین ترجمه باشد. خدا آنها را می‌شناخت. خدا سعی نکرد انکار کند که آنها برای او چه کسانی بودند و خودش برای آنها چه کسانی بود.

حال، این افعال بسیار مهم هستند. خدا شنید و دید. این چه چیزی در مورد خدا به ما می‌گوید؟ او آگاه است.

او حساس است. یادش آمد. این چه می‌گوید؟ به نظرت او چه چیزی را در مورد این افراد به یاد می‌آورد؟ او آنها را فراموش نکرده بود، بله؟ او عهد و پیمان‌ش را به یاد آورد.

او امین است. او به وعده‌هایش عمل می‌کند. من نمی‌توانم این مردم را در مصر رها کنم.

من سیصد، چهارصد سال پیش به قول‌های دادم. خدای من، اون مال چهارصد سال پیشه. بله، همین‌طور.

اما من قول‌های دادم. او نتوانست توجه موسی را جلب کند. و او آنها را تصدیق کرد.

او آنها را می‌شناخت. این به ما چه می‌گوید؟ علم غیب؟ یک نفر پیش من می‌آید و می‌گوید، هی، می‌دانی، جو بلو، او مست بود. ماشینش را خراب کرد.

او در زندان است. آیا او را می‌شناسی؟ جو بلو؟ نه، من نه، من هرگز اسمش را نشنیده‌ام. در واقع، او همسایه دیوار به دیوار من است.

خدا چه می‌گوید؟ او از اینکه آنها را از آن خود بنامد، خجالت نمی‌کشد. او دلسوز است. او اهمیت می‌دهد.

بنابراین، از صبر و شکیبایی شما متشکرم. علت رهایی چیست؟ شخصیت و ذات خدا. مهم نیست که موسی چقدر خوب آموزش دیده باشد.

فرقی نمی‌کند که شخصیت و ذات او چقدر برای وظیفه‌ای که در نهایت به او محول می‌شود مناسب باشد. اگر خدا آن خدایی که هست نبود، قوم عبرانیان هنوز در مصر بودند. مشکل این است که آنها نبودند.

نه، فکر می‌کنم در فصل‌های بعدی خواهیم دید که عبرانیان به موسی می‌گویند: «ما را به حال خودمان بگذار.» ما از آجر ساختن خوشمان می‌آید. اما من حرف شما را می‌فهمم و مطمئناً درست است.

باید این خاطره‌ی زیربنایی وجود داشته باشد. خدای پدران ما کیست؟ او چگونه بوده است؟ بنابراین در نهایت، بله، حق با شماست. باید نوعی بستر وجود داشته باشد که در نهایت ایمان بتواند روی آن ایجاد شود.

اما بازسازی آن سکو، مسیری طولانی و کند بود. بله، دقیقاً.

دقیقاً. آره. آره.

بله، فکر می‌کنم دقیقاً همین‌طور است. فکر می‌کنم دفعه‌ی بعد در مورد تاریخ‌های احتمالی خروج صحبت خواهیم کرد. من معمولاً تاریخ اولیه را در نظر می‌گیرم و اگر این‌طور باشد، پس تولد موسی بسیار نزدیک به آغاز این پادشاهی جدید خواهد بود.

فرعونی که یوسف را نمی‌شناخت. و بنابراین، بله. بله.

آنها خیلی راحت بوده‌اند. تا وقتی که اوضاع بد نشد و دیگر نتوانستند به خانه بروند، هیچ نیازی به رفتن به خانه احساس نکرده بودند. او، من که احساس نیاز می‌کنم.

بله. باز هم، فکر می‌کنم دین آنها خیلی خیلی ظاهری بود. فکر می‌کنم اگر به آنها می‌گفتید چه کسی را می‌پرستید، می‌گفتند: او، ما خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب را می‌پرستیم.

او کیست؟ ما نمی‌دانیم. اما او را می‌پرستیم. باز هم، من با برخی از این افراد ملاقات کرده‌ام.

خب دوستان. خیلی ممنون از وفاداریتون. سعی می‌کنیم دفعه‌ی بعد بهتر عمل کنیم و طبق ساعت پیش بریم.

متشکرم. از حضورتان متشکرم. مشتاقانه منتظر دیدار شما در ادامه‌ی بهار هستم.

این دکتر جان اسوالت است که در حال تدریس در مورد کتاب خروج است. این جلسه ۱، خروج ۱-۲ است.